

# اوج و فرود

بررسی بازنویسی‌های م. آزاد در دو دوره

حسین فتاحی



از مرحوم م. آزاد، دو دوره بازنویسی قصه‌های شاهنامه، به یادگار مانده است. دوره اول، شامل سه قصه با نام‌های «زال و سیمرغ»، «زال و رودابه» و «هفت خوان رستم» است که در سال ۱۳۵۱، توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چاپ و منتشر شده است.

در دوره دوم، م. آزاد تصمیم به بازنویسی کامل شاهنامه گرفته و سری اول این بازنویسی‌ها، در سال ۱۳۸۳، با این عناوین منتشر گردیده است: «ضحاک و کاوه آهنگر»، «سوگ ایرج»، «زال و رودابه»، «تولد رستم»، «هفت خوان رستم»، «سوگنامه رستم و سهراب» در دو جلد. این سری بازنویسی‌ها، عنوان «افسانه‌های شاهان و پهلوانان» را به خود گرفته و برای گروه سنی نوجوان است.

نکته قابل توجه این که یک سال بعد، در سال ۱۳۸۴، از دل این سری، یعنی بازنویسی کامل شاهنامه، مجموعه دیگری با عنوان «قصه‌های شاهنامه» برای گروه سنی کودک، یعنی «ب» و «ج» استخراج گردیده است. عناوین سری دوم به این شرح است: «داستان پیدایش آتش»، «زال و سیمرغ»، «داستان رخسار و رخشان در سه جلد».

«هفت خوان رستم در سه جلد»، «دیو در سنگ»، «داستان پرواز» و «رستم و اکوان دیو».

قبل از مقایسه این دو دوره و بررسی کم و کیف آن‌ها، بهتر است در مورد مقوله بازنویسی توضیحی بدهیم. معمولاً متونی را بازنویسی می‌کنند که:

الف: آن متن دارای ارزش‌های تاریخی، ادبی-

داستانی امروز، در بسیاری از حکایات، افسانه‌ها و قصه‌های قدیمی رعایت نشده، حال اگر قصه یا حکایتی با اصول داستان امروزی بازنویسی شود، به مراتب تأثیرگذارتر خواهد شد.

د: متن برای عموم نوشته شده و نگاه نویسنده، نگاهی عمومی باشد. برای این که متن را مناسب سن مخاطب دیگری درآوریم، لازم است نوع نگاه و نگرش به آن متن عوض شود.

ه: متن متناسب با شرایط خاص تاریخی-اجتماعی دوره‌ای خاص نوشته شده و با این که از



هنری و محتوایی چشمگیری باشد.

ب: زبان نوشتاری چنان متنی برای مخاطب امروزی و یا برای گروه سنی مورد نظر ما، مشکل و غیرقابل درک باشد.

ج: متن از نظر فرم و شکل، ارزش‌های هنری امروز و ویژگی‌های ساختاری امروزی را دارا نباشد؛ طوری که اگر آن محتوای غنی و یا قصه زیبا را با ویژگی‌های داستانی امروزی بازآفرینی کنیم، ارزش هنری آن بیش‌تر شود و یا برای مخاطب مناسب‌تر گردد. روشن است که به کارگیری عناصر

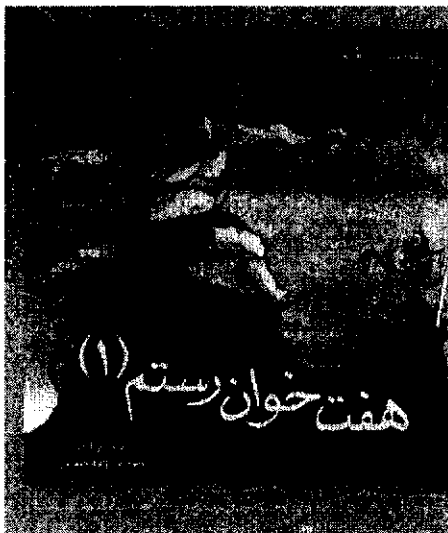


بسیاری جهات ارزش‌های هنری و تاریخی دارد، اما از بعضی جهات دیگر کاربرد نداشته باشد. در این جا بازنویسی باید نکات غیرضروری را حذف و ارزش‌های هنری و تاریخی را نگه دارد.

و: ...

حال برمی‌گردیم به موضوع اصلی. می‌دانیم که شاهنامه فردوسی، یکی از شاهکارهای ادبی به زبان فارسی است و حکیم طوس، در مدت سی سال رنج و مرارت زیادی متحمل شد تا تاریخ،





فرهنگ، هنر، اصول اخلاقی و...ی از دست رفته را زنده کند و به مردم مأیوس، ترسیده و از ریشه‌های خود جدا شده دوره خود، بگوید و نشان دهد که شما مردم ایران که بودید، چه گذشته‌ای داشتید و با چه اصول اخلاقی زندگی می‌کردید و حال چه شده‌اید. فردوسی از تمام ظرفیت‌های هنری و علمی خود استفاده کرد تا این مقصود را بیان کند. واضح است که مخاطب اصلی فردوسی در درجه اول، فرهیختگان آن روزگار، در هر طبقه اجتماعی بودند؛ فرهیختگان علمی، فرهیختگان سیاسی، بزرگان نظامی، تجار، کسبه و... در درجه دوم عموم مردم.

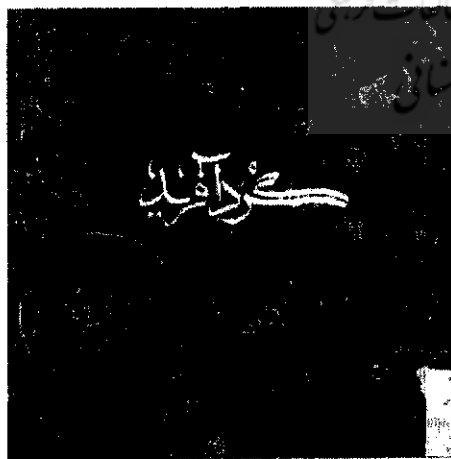
به علاوه، شاهنامه شعر است و با زبان چندین قرن پیش سروده شده است. حال اگر بخواهیم این اثر هنری و تاریخی را به بچه‌های دبستانی و راهنمایی معرفی کنیم و از آن‌ها بخواهیم که آن را بخوانند، طبیعی است که متن اصلی، متنی نیست که این گروه سنی بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. علاوه بر این که متن از نظر شیوه بیان، برای آن‌ها سخت و دشوار است، بسیاری از قسمت‌های دیگر هم همین مشکل را دارد. قسمت‌های تاریخی

شاهنامه، برای بچه‌ها خیلی جذاب نیست و بسیاری حرف‌های حکیمانه موجود در متن، برای آن‌ها قابل فهم نیست. هم‌چنین، بسیاری از صحنه‌های آن ضرورتی ندارد؛ صحنه‌های جنگ، لباس‌ها و بسیاری آداب و رسوم و...

پس لازم است که بازنویس، هم قسمت‌های مناسب از متن را انتخاب کند هم این قسمت‌ها را به زبان امروز مخاطب برگرداند، هم صحنه‌های غیرضروری آن را کمرنگ سازد، هم حرف‌ها و تعابیر و اصطلاحات دور از ذهن مخاطب را یا متناسب با شرایط روز بیاورد و یا اگر ضرورتی ندارد، حذف کند. هم‌چنین، او باید نگاه نویسنده را که بیش‌تر به فرهیختگان یا گروه خاصی از اجتماع است، به نگاه مخاطب نزدیک سازد و...

حال اگر با این معیارها، به نقد و بررسی دو دوره بازنویسی که توسط مرحوم، م. آزاد صورت گرفته، بپردازیم، می‌بینیم که در بازنویسی دوره اول، یعنی سه بازنویسی که در سال‌های ۱۳۵۰ صورت گرفته، بسیاری از این معیارها به خوبی رعایت شده.

اولاً انتخاب قصه‌ها به گونه‌ای است که این سه قصه هم نشان‌دهنده هنر و حکمت، قدرت



که هر یک به طور جداگانه، کاملاً شخصیت مستقلی دارند و اگر هر کدام از آن‌ها به تنهایی به دست مخاطب برسد، قابل استفاده و بی‌نیاز از دیگری است.

چهارم این‌که تصویرسازی کتاب‌ها که توسط آقایان نورالدین زرین کلک و علی اکبر صادقی صورت گرفته، در حد بسیار خوبی است. می‌توان گفت که نسبت به کتاب‌های منتشر شده در آن دوره، از بهترین تصویرسازی برخوردار است. تصاویر بسیار متناسب با متن و حال و هوای داستان و شرایط زمانی و تاریخی آن است. طوری که امروز بعد از سی و چند سال از انتشار آن کتاب‌ها، متن، تصویرسازی، کتاب‌سازی و سایر عناصر تشکیل‌دهنده آن در مقایسه با کتاب‌های امروز، کاملاً برابری می‌کند و شاید از بسیاری جهات برتری دارد.

و اما بازنویسی‌های دوره دوم:

بعد از گذشت سی سال، بازنویس محترم طرح خود را تکرار کرده و این بار به جای انتخاب مناسب

بعد از گذشت سی سال،  
بازنویس محترم طرح  
خود را تکرار کرده و  
این بار به جای انتخاب  
مناسب برای مخاطب، به  
بازنویسی کامل شاهنامه  
دست زده است. این  
بازنویسی در مقایسه  
با سه بازنویسی سی  
سال پیش، از بسیاری  
جهت قابل تأمل است.  
در بازنویسی دوره دوم،  
مهم‌ترین عنصر، یعنی  
نثر بازنویسی به شدت  
تفزل کرده است

داستان‌سرایی و خیال‌پردازی فردوسی است و هم این‌که خط سیر قصه‌ها طوری است که به راحتی می‌توانند با نگاه گروه سنی مخاطب مورد نظر هماهنگ شوند.

دوم این‌که در نحوه بازنویسی، نثر به گونه‌ای انتخاب شده که هم در حد و قواره کار بزرگی مثل شاهنامه است، هم شکوه و عظمت دوره مورد نظر را می‌رساند و هم متناسب با فضا و شخصیت‌های داستان - سام، سیمرغ، زال، رودابه و... - است. این نثر در عین حال که به نثر مناسب برای کودک و نوجوان بسیار نزدیک شده است، نشان‌دهنده عظمت و هنر متن اصلی هم هست. سوم این‌که داستان‌ها طوری بازنویسی شده‌اند





فضای افسانه‌ای داستان‌ها. درست مثل این که جواهرسازی سال‌ها زحمت بکشد و از قطعه‌ای طلا جواهری خوش ساخت، با فرم و طرح زیبا و ... بسازد، بعد کس دیگری بیاید و آن را ذوب کند و به همان شمش برگرداند.

- از نظر فرم و شکل و نزدیک‌تر کردن ساختار داستان‌ها به داستان‌های امروزی، هیچ کاری صورت نگرفته و همان روال تاریخی قصه تکرار شده است. می‌دانیم که شاهنامه تاریخ نیست و داستان‌های آن، ارزش و استناد تاریخی ندارد. پیشینه داستان‌ها تاریخی است، ولی چه ضرورتی دارد وقتی مثلاً نام کتاب اول، «ضحاک و کاوه آهنگر» است، یا کیومرث شروع شود و به نحوه زندگی مردم در دوره کیومرث پردازد و نحوه لباس پوشیدن آن‌ها را بگوید... و بعد به هوشنگ برسد و به داستان کشف آتش توسط هوشنگ پردازد و بعد به تهمورث دیوبند و بعد به جمشید شاه و سرانجام در صفحه ۱۶ کتاب، به مرداس، پدر ضحاک برسد؛ ۱۶ صفحه از کتاب ۴۸ صفحه‌ای. بازنویسی ساختاری و رعایت اصول داستانی امروزی، در کتاب سوم، یعنی زال رودابه، در بسیاری موارد رعایت نشده که هیچ، حتی لطمه به داستان اصلی هم زده است. در شروع داستان،

برای مخاطب، به بازنویسی کامل شاهنامه دست زده است. این بازنویسی در مقایسه با سه بازنویسی سی سال پیش، از بسیاری جهات قابل تأمل است. در بازنویسی دوره دوم، مهم‌ترین عنصر، یعنی نثر بازنویسی به شدت تنزل کرده است. اگر سه داستان «زال و سیمرغ»، «زال و رودابه» و «هفت خوان» را که در هر دو دوره وجود دارد، مقایسه کنیم، به این تنزل پی می‌بریم. همان‌طور که قبلاً هم گفتیم، در بازنویسی‌های دوره اول، نثر بازنویسی، نشانه‌های زیادی از اثر اصلی دارد. نثر بسیار متناسب با فضای داستان، متناسب با موقعیت آدم‌ها، متناسب با مکان و موقعیت و متناسب با شکل روایت داستان است. اما در دوره دوم، نثر بسیار معمولی شده است.

- از نظر انتخاب موضوع برای بازنویسی، دیگر انتخابی در کار نیست. بازنویسی از ابتدای شاهنامه شروع شده و قرار بوده تا انتها صورت گیرد؛ آن هم با این نثر بسیار معمولی و به دور از متن اصلی و به دور از فضاهای داستان‌ها و به دور از شأن و شخصیت افراد و به دور از





نکرده بود. وظیفهٔ بازنویسی این بود، که رعایت کند و ساختار کلی بازنویسی شود.

همچنین در کتاب چهارم این مجموعه، یعنی در «تولد رستم»، شروع داستان با این جمله است:

«چند ماهی نگذشته بود که رودابه باردار شد.»

این جمله نشان می‌دهد که متن تقسیم‌بندی درستی برای چند کتاب شدن، ندارد. قسمت اول داستان در کتاب زال و رودابه است و بقیهٔ آن در تولد رستم. در حالی که این متن قرار است در دو کتاب به صورت جداگانه بیاید. باید فرض کنیم که ممکن است این دو کتاب، همزمان به دست مخاطب نرسد و مثلاً مخاطبی، فقط کتاب تولد رستم را بگیرد و بخواند. نباید شروع داستان، این‌طور بی‌مقدمه و تا این حد وابسته به متن کتاب قبلی باشد. نکتهٔ دیگر این که عنوان این کتاب، تولد رستم است، اما رستم و داستان تولد او تا صفحه ۲۳ تمام می‌شود و از صفحه ۲۳ تا ۵۲، یعنی پایان کتاب، به موضوعات دیگری مثل پایان کار منوچهر شاه، پادشاهی نوذر، آمدن افراسیاب



تصویری از سام پهلوان ارائه شده که فرزندی ندارد و سخت در انتظار فرزند است و بلافاصله در سطر بعد، همسر جوان و باردار سام را تصویر می‌کند که نه ماهه باردار است و در انتظار به دنیا آمدن فرزند.

در صورتی که در داستان اصلی، سام پهلوان به پیری رسیده است و این آرزوی فرزند داشتن هم‌چنان با اوست و این بی‌فرزندی که در آن روزگار، معادل بی‌نشانه ماندن است، برای سام پهلوان به بحرانی تبدیل شده است. حتی به او پیشنهاد ازدواج با دختران جوان را می‌دهند که او نمی‌پذیرد و هم‌چنان از همسر خود انتظار فرزند دارد.

این بحران بی‌فرزندی، برای یک جوان سی ساله، با یک پیر پنجاه یا شصت ساله تفاوت بسیار دارد و مهم‌تر از همه این که قرار است این فرزند، به کوه و بیابان افکنده شود. این بحران در زندگی سام، در بازنویسی دوره اول، به خوبی رعایت شده، اما در بازنویسی دوره دوم مخدوش گردیده که نقطه ضعف بزرگی برای ساختار داستانی کار است. حتی اگر فردوسی هم این نکته را رعایت



از نظر فرم و شکل و نزدیک‌تر کردن ساختار داستان‌ها به داستان‌های امروزی، هیچ کاری صورت نگرفته و همان روال تاریخی قصه تکرار شده است. می‌دانیم که شاهنامه تاریخ نیست و داستان‌های آن، ارزش و استناد تاریخی ندارد. پیشینه داستان‌ها تاریخی است، ولی چه ضرورتی دارد وقتی مثلاً نام کتاب اول، «ضحاک و کاوه آهنگر» است، با داستان کیومرث شروع شود و به نحوه زندگی مردم در دوره کیومرث بپردازد و نحوه لباس پوشیدن آن‌ها را بگوید...

به ایران، رزم بارمان و قباد، رزم افراسیاب با نوذر، سومین جنگ نوذر با افراسیاب، گرفتار شدن نوذر به دست افراسیاب، تاختن شماساس و خزروان به زابلستان، رسیدن زال به یاری مهرباب، آگاهی یافتن زال از مرگ نوذر، کشته شدن اغریبث به دست برادر، اختصاص دارد. یعنی در دو سوم کتاب، حتی نامی از رستم نیست.

- چون قرار بازنویسی، بازنویسی کاملی از

شاهنامه بوده، دیگر نزدیک کردن مسائل و حتی نگاه به داستان‌ها، متناسب با سن مخاطب در کار نیست و همه نوع موضوع، با اهمیت و بی‌اهمیت بازنویسی شده، جذاب و غیر جذاب آورده شده که این امر، ممکن است باعث دلزدگی مخاطب شود. و نکته آخر، تصویرسازی کتاب‌های این دو دوره، اصلاً قابل مقایسه نیست. سه کتاب اول که در سال ۱۳۵۱ چاپ و نشر شده، از بهترین تصویرسازی و امکانات کتاب‌سازی دوره خود برخوردار است، (زال و سیمرغ و زال و رودابه توسط آقای نورالدین زرین کلک و گردآفرید توسط آقای علی اکبر صادقی) اما کتاب‌های دوره دوم، از نظر تصویرسازی بسیار متوسط و حتی در بیش‌تر موارد، تصاویر غیر کودکانه است.

نکته‌ای که در پایان می‌توانیم به آن اشاره کنیم و نکته بسیار با اهمیتی است، این است که اوج کار بازنویسی مرحوم م. آزاد، در همان سه کار اولی یعنی «زال و سیمرغ»، «زال و رودابه» و «هفت‌خوان» است که در سال ۱۳۵۱، توسط کانون چاپ و منتشر شده است.

